

اسین چلیپی بایرو، بیست و دومین
نوادهی جلال‌الدین بلخی

نواده مولانا در تهران

شیوا زرابادی

۱۹۲۵، مولوی‌خانه‌ها و تکیه‌ها بسته شد. در آن زمان ریاست و امارت مرکز با پدر پدر بزرگم حضرت عبدالحلیم چلیپی بوده است. نزدیک‌ترین مولوی‌خانه در ترکیه، مولوی‌خانه‌ی حلب در شهر حلب بود که پدر بزرگ من، باقر چلیپی ریاست و امارت آن را عهده‌دار بودند. بعد از این‌که باقر چلیپی (پدر بزرگم) فوت کردند بزرگان فامیل به پدرم جلال‌الدین باقر چلیپی ریاست و امارت مولوی‌خانه‌ی حلب را اعطا کردند. بعد از وفات پدرم، یگانه برادر من فاروق همدم چلیپی بزرگ معنوی ما محسوب می‌شوند. از زمان بسته شدن مولوی‌خانه‌ها در حلب سمت‌ها دیگر معنوی شد تا رسمی. در آن زمان مقرری به عنوان مقام چلیپی برای ایشان در نظر گرفته شد. آن زمان حکومت ترکیه بر تمام وقف‌ها دست گذاشته بود و این مولوی‌خانه‌ها که بیشتر موقوفه بودند از دست رفت. الان برادرم فاروق بزرگ معنوی مولوی‌خانه است. حسام‌الدین چلیپی شاگرد مولانا بوده اما خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند و فکر می‌کنند این شخص پسر مولانا بوده است. بعد از حضرت مولانا پسر ایشان به حسام‌الدین مقام چلیپی و شیخی را می‌دهند. همان‌طور بعد از ایشان به تمام فرزندان ذکور و پسر مقام چلیپی اعطا شد و بعد از این که قانون شناسنامه و انتخاب نام فامیل صادر شد این افراد به اسم چلیپی شناسنامه گرفتند.



رخسار مولانا از منظر اهل غرب

برای ورود به خانه‌ای در بالاترین نقطه‌ی تهران، جایی که دیوارهای پوشیده از عکس‌های سماع و تابلوهای خوشنویسی اشعار مولانا است از سر در «یا حضرت مولانا» باید بگذریم تا فردی از بیست و دومین نسل نوادگان مولانا را ببینیم. زن پنجاه و هشت ساله‌ای که حس جوانی از او می‌بارد. آرام و شمرده صحبت می‌کند و در شروع هر کلامی نفسی عمیق می‌کشد. انگار الساعه اشک‌هایش سرازیر خواهد شد. صدای آواز شجریان در پس زمینه‌ی صحبت‌های ما و در کنار اشیای چیده شده در خانه که نشان از سماع و مولانا دارد، احساس معنوی فضا را بیشتر می‌کند. «اسین چلیپی بایرو» برای شرکت در همایشی سه روزه برای اولین بار به تهران آمده و با این‌که شب قبل از گفت‌وگوی ما در ترافیک پمپ بنزین‌ها گیر کرده اما می‌گوید: «هر چه در ایران دیده‌ام عشق و محبت بوده است». خانم اسین فارسی صحبت نمی‌کند. گفت‌وگوی ما با کمک کسی که خود را درویش مولانا معرفی می‌کند ترجمه می‌شود. با خانم اسین ساعتی قبل از بازگشت به ترکیه صحبت می‌کنیم.

- خانم اسین، ابتدا از خاندان چلیپی بگویید؟
من نسل بیست و دوم حضرت مولانا هستم. همان‌طور که می‌دانید بعد از حضرت مولانا جلال‌الدین محمد، پسرشان حضرت سلطان ولد و پسر حضرت سلطان‌ولد، طریقت مولوی‌ها را بنا کردند. منظور از بنای مولوی‌ها از نظر این دو بزرگوار این بوده که آن‌جا به حالت یک مدرسه و مرکزی مثل علوم دانشگاهی قدیم باشد تا افکار حضرت مولانا از بین نرود و نسل به نسل این آرا و اندیشه انتقال پیدا کند.
- اولین مدرسه در شهر قونیه یا آناتولی تأسیس شد. حضرت سلطان ولد ریاست اولیه‌ی این مرکز را بر عهده داشتند و بعد به پسرانشان نسل به نسل رسید. بعد از تغییر حکومت ترکیه در سال
- چه تعداد از نوادگان حضرت مولانا در قید حیاتند؟
این خاندان، خاندان بزرگی است. خانواده‌ی من (که پدرم بیست و دومین نسل حضرت مولانا بودند) پنج نفر هستند. چهار خواهر و یک برادر.
- خانواده‌ی چلیپی اکنون بین مردم ترکیه احترام خاصی دارند؟
خدا را شکر بله. حکایتی می‌گویم که جواب من است. یک روزی حضرت مولانا و سلطان ولد در قونیه راه می‌رفتند. همه به حضرت مولانا عرض ادب و تعظیم می‌کردند. سلطان ولد از این مسئله خوشش آمده بود. حضرت مولانا چون به سر درون آگاه بودند این را می‌فهمند و از سلطان ولد می‌پرسند خوش آمدن از رفتار مردم؟ سلطان ولد می‌گویند بله. چون معمولاً احترام به عرفا توسط مردم بعد از وفاتشان بیشتر می‌شود و قدر و قیمتشان به مردم آشکار می‌شود، وقتی شما زنده هستید و چنین عشق و احترام و ارادت را می‌بینید من خیلی خوشحال می‌شوم. حضرت مولانا می‌فرمایند من این تعظیم و دوست داشتن را هدیه می‌کنم به تو



و به خانواده‌ات و به نسل تو.
از همین رو است که من به مخلوقات تعظیم می‌کنم و به آنها عشق می‌ورزم.

خالصانه بگویم وقتی مثنوی را به فارسی می‌شنوم حس آن و درک آن در درونم طور دیگری است و عشق من نوع دیگری به جوش می‌آید

● آیا بعد از بسته شدن مولوی خانه‌ها، دولت از خاندان چلبی حمایت می‌کند؟
از نظر من بله. چون پیام حضرت مولانا صلح و دوستی و فرهنگ و اندیشه‌ی ناب است. به دلیل این که ما میراث داران بدی نیستیم و سعی می‌کنیم ادامه دهندگان خوبی باشیم، خدا را شکر بله، از نظر معنوی احترام و همکاری دولت وجود دارد.
اجداد ما چلبی‌ها فکر کردند که مولانا به تمام دنیا تعلق دارد نه به ما بنابراین تمام اشیای باقی مانده از حضرت مولانا توسط بزرگان خاندان چلبی به تربت حضرت مولانا داده شده و در آن جا نگهداری می‌شود.

● خانم اسپن، شما و فرزندانان با اشعار و آرای مولانا آشنا هستید؟
همان‌طور که در خانواده‌ای که اکثرًا طبیب هستند از طب صحبت می‌شود در خانواده‌ی ما هم از حضرت مولانا و افکار ایشان صحبت شده و می‌شود. خدا را شکر ما درک کردیم، ما فهمیدیم و شنیدیم. خدا را صد هزار بار شکر که بچه‌های ما این را می‌فهمند و من هم تمام سعی‌ام بر این است با این که زمانه‌ها فرق می‌کند جنبه‌ی مادی و معنوی زندگی را با تفکر حضرت مولانا در یک جهت بیاورم و کنار هم قرار دهم، آن طور که حضرت مولانا در پیام‌هایشان داده‌اند.

● خانه‌تان مثل این خانه پر از عکس‌های سماع و حضرت مولانا است؟
بله، طبیعی است که در منزل ما خط‌ها و تابلوها و عکس‌های سماع هست.

● از چه سنی با مولانا آشنا شدید؟
از تولد. در خاندان ما بعد از این که به دنیا می‌آیم از حضرت مولانا گفته می‌شود. ما معتقدیم گوهر و جوهری بی‌همتا را در دست‌انمان حمل می‌کنیم که نمی‌توان هیچ‌گونه ارزش مادی برای آن متصور شد؛ گوهری کاملاً یگانه و بی‌بدیل. آن جوهری که دست ماست این است که خون حضرت مولانا در رگ‌های ماست و این گوهر گران‌بها را نباید با هیچ‌گونه نفسانیتی ادغام کرد. اگر خدا بخواهد، امیدوارم همان‌طور که نسل به نسل به ما رسیده باز هم ادامه یابد.

● خط‌ها به فارسی است؟
بله، اما برای من ظاهر و شکل مهم نیست. آن معنویت و قلب و هسته‌ی درونی برای من خیلی مهم‌تر است.

● شغل شما چیست؟
من قبلاً در جایی که خودم درس خواندم در قسمت اداری‌اش کار می‌کردم و الان قائم مقام بنیاد بین‌المللی حضرت مولانا هستم که با کل دنیا در ارتباطند. این مرکز ریاستش با برادرم است و من معاون ایشان هستم. در دانشگاه قونیه هم سخنگوی مرکز پژوهشی مولانا هستم.

● خاندان شما همه در کار بنیاد و در اشاعه‌ی طریقت حضرت مولانا هستند؟
بله، به دلیل این که ما از این مرکز هیچ عایدی نداریم. این مرکز برای مردم دنیا خدمت می‌کند. خانواده‌ی ما مثل دیگران کارهای دیگری را انجام می‌دهند.

● امروز شما در برنامه‌ی دانشگاه تهران به نشانه‌ی تشکر از آوازی که استاد شجریان از مثنوی خواندند نشانی را اعطا کردید. در ترکیه هم خوانندگانی هستند که مثنوی را به آواز بخوانند؟
خیر. به این سبک نداریم و از این که دیشب استاد شجریان بدون آمادگی قبلی از حضرت پیر خواندند بسیار سپاسگزارم.

● اگر بخواهید به حضرت مولانا نزدیک شوید چه کار می‌کنید؟
طبیعی است ما مثل شما آواز نداریم. اما من اول از همه به حضور پیر می‌روم. کل خانواده ما مرتب در قونیه هستند. در آیین‌ها و مراسم سماع که شکل دیگر مثنوی خوانی است شرکت می‌کنیم.

● شما در قونیه زندگی می‌کنید؟
من در استانبول زندگی می‌کنم اما به قونیه زیاد می‌روم. مادرم می‌گوید آخرسر من در کوچه و پس کوچه‌های قونیه می‌میرم. روحم در قونیه است اما کارهایی در استانبول دارم که باید انجام دهم.
● برای ماندگاری این خاندان دین خودتان را چگونه ادا کردید؟
به نحو دیگری جواب می‌دهم. همین عشقی را که در تهران دیدم. همین محبتی را که در چشمان میزبانانم دیدم این نویسد را می‌دهد که به امید خدا موفق بوده‌ایم. آرزو می‌کنم در این راه بیشتر خدمتگزار باشیم. این عشقی که در این سه روز دیدم